

**Title of Paper: Capitalize all “major” words in the title and subtitle (Times New Roman 14 Bold)**

**Author<sup>1</sup> , Author<sup>2</sup> , and Author<sup>3</sup>  (Times New Roman 12)**

**تحلیل و نقد مبانی استخلاف از دیدگاه اشاعره با تأکید بر**

**ناسازگاری‌های درونی<sup>۱</sup>**

۱- جلیل رحمتی (نویسنده مسئول).

۲- علیرضا کهنسال

**Jalil Rahmati**

**Graduate of Level Four (the highest level) of Nuwab Higher Islamic Seminary**  
[rjalil1372@gmail.com](mailto:rjalil1372@gmail.com)

**Alireza Kohansal**

**Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom,  
Ferdowsi University of Mashhad**  
[kohansal-a@um.ac.ir](mailto:kohansal-a@um.ac.ir)

1. Department of Law and Islamic Sciences, School of Humanities, Philosophy, and History, Al-Mustafa International University, Mashhad, Iran. Email: [abcdef@miu.ac.ir](mailto:abcdef@miu.ac.ir)

2. *Corresponding author*, Department of Law and Islamic Sciences, School of Humanities, Philosophy, and History, Al-Mustafa International University, Mashhad, Iran. Email: [abcdef@miu.ac.ir](mailto:abcdef@miu.ac.ir)

---

<sup>1</sup>. Analysis and Critique of the Ash‘arite Foundations of Istikhlaf: Emphasizing Internal Inconsistencies

نوع مقاله: مقاله پژوهشی  
دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶  
بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴  
پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۹  
انتشار: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱

3. Department of Law and Islamic Sciences, School of Humanities, Philosophy, and History, Al-Mustafa International University, Mashhad, Iran. Email: (Times New Roman 8.5) abcdef@miu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p> <p><b>Article history:</b> Received Received in revised form Accepted Available online</p> <p><b>Keywords:</b> term 1, term 2, term 3, term 4, term 5</p>	<p>An abstract is a brief, comprehensive summary of the contents of the paper. A well-prepared abstract can be the most important paragraph in an article. Many people have their first contact with an article by reading the title and abstract, usually in comparison with several others, as they conduct a literature search. Readers frequently decide on the basis of the abstract whether to read the entire article. The abstract needs to be dense with information. By embedding essential terms in your abstract, you enhance readers' ability to find the article. This section addresses the qualities of a good abstract and standards for what to include in abstracts for different paper types" (Source: <i>APA Publications Manual</i>, 7 Edition, Section 3.3). (Times New Roman 9)</p>

**Cite this article:** Last Name, Initial., Last Name, Initial., & Last Name, Initial. (2024). Title of paper in lower case letters (except for initial letter of first word, initial of first word after a colon, and proper nouns). *Theology Journal*, X(X), X- X.  
http://doi.org/000000000000000000



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: http://doi.org/000000000000000000



# تحلیل و نقد مبانی استخلاف از دیدگاه اشاعره با تأکید بر ناسازگاری‌های درونی<sup>۱</sup>

۱- جلیل رحمتی (نویسنده مسئول).

۲- علیرضا کهنسال

Jalil Rahmati


Graduate of Level Four (the highest level) of Nuwab Higher Islamic Seminary

[rjalil1372@gmail.com](mailto:rjalil1372@gmail.com)

Alireza Kohansal

Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom,  
Ferdowsi University of Mashhad

[kohansal-a@um.ac.ir](mailto:kohansal-a@um.ac.ir)

نویسنده<sup>۱</sup> 

۱. دانش آموخته سطح چهار مدرسه علمیه عالی نواب (نویسنده مسئول) [rjalil1372@gmail.com](mailto:rjalil1372@gmail.com)

۲. دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد [kohansal-a@um.ac.ir](mailto:kohansal-a@um.ac.ir)

چکیده

اطلاعات مقاله

<sup>1</sup>. Analysis and Critique of the Ash'arite Foundations of Istikhlaf: Emphasizing Internal Inconsistencies

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۹

انتشار: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

مسئله شیوه‌های تعیین امام همواره از مباحث چالش‌برانگیز میان اندیشمندان اشعری بوده است. در این میان، استخلاف به عنوان یکی از مهمترین راه‌های مشروعیت‌بخشی به حکومت و تعیین خلیفه از سوی اشاعره مطرح شده است. به باور ایشان، استخلاف خلیفه دوم توسط خلیفه اول، دلیلی بر اثبات و انعقاد امامت وی محسوب می‌شود و این روش، در مقایسه با دیگر شیوه‌های تعیین امام، به عنوان طریقی مستقل شناخته شده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی نوآورانه در دو جهت از نقدهای پیشین متمایز می‌شود: نخست، کشف «دور روش‌شناختی» در استدلال اشاعره (اتکای استخلاف به اجماع و سیره خلفا در حالی که خود این دو نیازمند اثبات مقدمی امامت‌اند)؛ و دوم، ارائه «نقد درونی رفتاری» بر اساس تضاد سیره عملی خلیفه دوم با سنت نبوی. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که: اولاً، ادعای اجماع در مشروعیت‌بخشی به استخلاف نه تنها تحقق نیافته، بلکه با مبانی خود اشاعره نیز ناسازگار است؛ ثانیاً، روایات مورد استناد اشاعره افزون بر ضعف سندی، از جهت دلالت نیز فاقد توانایی اثبات استخلاف به عنوان روشی مستقل می‌باشند؛ و ثالثاً، فردی که خود در مواضع متعدد (مانند صلح حدیبیه، منع تدوین حدیث، و اعتراض به نماز بر زن تائبه) سیره نبوی را نپذیرفته، نمی‌تواند با استناد به همان سیره، مشروعیت روش استخلاف را اثبات کند. بنابراین، استخلاف به عنوان روشی مستقل در تعیین امام، نه تنها از پشتوانه منطقی مستحکم برخوردار نیست، بلکه با مبانی خود اشاعره (حجیت اجماع، حجیت سیره نبوی، و عدم عصمت خلفا) نیز در تعارض درونی قرار دارد.

تاریخ دریافت:  
تاریخ بازنگری:  
تاریخ پذیرش:  
تاریخ انتشار:

کلیدواژه‌ها:

استخلاف، امامت، اشاعره، نقد درونی، دور روش‌شناختی، تضاد سیره

استناد: رحمتی، جلیل (۱۴۰۴). تحلیل و نقد مبانی استخلاف از دیدگاه اشاعره با تأکید بر ناسازگاری‌های درونی. پژوهشنامه کلام، ۱۲

<https://doi.org/0000000000000000> .(۲۳). ۱-۲۰



© نویسنده(گان).

ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.

یکی از مباحث محوری در کلام اسلامی، به‌ویژه در مکتب اشاعره، مسئله «طرق تعیین و تثبیت امامت» است. از منظر متکلمان اشعری، صرف تحقق شرایط و صفات امامت در یک فرد برای نصب و تثبیت مقام او کافی نیست، بلکه این مقام باید از طریق روش‌های خاصی مشروعیت یابد. در این میان، «استخلاف» (یا عهد) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین این راه‌ها مطرح شده است. اشاعره با استناد به رویکرد تاریخی، معتقدند ادله عام و نصوص کلی برای اثبات امامت وجود ندارد و تنها راه‌های انعقاد خلافت که در صدر اسلام و در مورد خلفای راشدین واقع شده، حجیت دارد. از جمله این راه‌ها، استخلاف است که به‌زعم ایشان، عمل خلیفه اول در تعیین خلیفه دوم مصداق بارز آن به‌شمار می‌رود. بر این اساس، آنان استخلاف را یکی از راه‌های مشروع تعیین امام تلقی می‌کنند. با توجه به اینکه امامت از آموزه‌های بنیادین اسلامی محسوب می‌شود و اطاعت از امام از واجبات شرعی است، تحقق این امر مستلزم شناخت راه‌های صحیح اثبات امامت است. از این‌رو، در این پژوهش برآنیم تا استخلاف را - به‌عنوان یکی از راه‌های اصلی تعیین امام از منظر اشاعره - مورد نقد و بررسی قرار دهیم و واکاوی کنیم که آیا این روش، از منظر عقلی و نقلی می‌تواند مبنای مشروعی برای انعقاد امامت تلقی شود یا خیر؟

### ۱. پیشینه تحقیق

بررسی منابع نشان می‌دهد که تا کنون اثر مستقلی با عنوان «بررسی و نقد مبانی استخلاف از دیدگاه اشاعره» تدوین نشده است. با این حال، مطالعات پراکنده‌ای وجود دارند که از جهاتی به موضوع نزدیک می‌شوند، اما از حیث محتوا و مسئله محوری با تحقیق حاضر تفاوت اساسی دارند. در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود: ۱. مقاله «تحلیل تأثیر شرط استخلاف ماوردی بر سایر شروط خلافت» (مهدی یاراحمدی): این نوشتار صرفاً به تحلیل شروط امامت از منظر ماوردی پرداخته و متعرض نقد استخلاف به عنوان یک روش تعیین امام نشده است. بنابراین، از نقد مبانی نظری استخلاف و بررسی ناسازگاری‌های درونی آن غافل است. ۲. مقاله «نقد و بررسی نظریه استخلاف ابوالاعلی با تأکید بر زمینه‌های سیاسی» (حسین توانا): این پژوهش به مقایسه آراء ابوالاعلی مودودی و توماس اسپریگنز در حوزه فلسفه سیاسی و تطبیق آن با حکومت اسلامی می‌پردازد که با مسئله استخلاف در کلام اشعری و نقد مبانی آن بی‌ارتباط است. در اکثر آثاری که اصطلاح «استخلاف» نیز در آنها به کار

رفته، مقصود یا مسئله خلافت پس از پیامبر(ص) است یا اشاره به آیه استخلاف (مانند «يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ»)، نه بررسی «استخلاف به عنوان یکی از طرق تعیین امام» در منظومه فکری اشاعره. بنابراین نوآوری پژوهش حاضر در این است که برخلاف پژوهش‌های پیشین که غالباً به نقد بیرونی ادله نقلی استخلاف (مانند ضعف سندی روایات) پرداخته‌اند، این مقاله برای نخستین بار ناسازگاری درونی مبانی اشاعره را در مسئله‌ی استخلاف نشان می‌دهد. این ناسازگاری در دو سطح قابل پیگیری است: نخست، کشف «دور روش‌شناختی»؛ بدین معنا که اشاعره از یک سو استخلاف را طریق مستقل می‌دانند، و از سوی دیگر آن را مبتنی بر اجماع و سیره‌ی خلفا تعریف می‌کنند - در حالی که خود اجماع و سیره خلفا نیازمند اثبات مقدمی امامت است. دوم، ارائه «نقد درونی رفتاری» مبنی بر اینکه فردی که خود در مواضع متعدد (اعتراض به صلح حدیبیه، منع از تدوین حدیث، مخالفت با نماز بر زن تائبه) به سنت نبوی پایبند نبوده، نمی‌تواند با استناد به همان سنت، مشروعیت روش استخلاف را اثبات کند. این دو محور، رویکردی جدید در نقد کلامی روش تعیین امام به شمار می‌روند که تاکنون در منابع دیده نشده است.

## ۲. چستی نظریه استخلاف

استخلاف بر وزن استفعال از واژه خلف اشتقاق دارد. خلف به معنای پشت سر می‌آید و ضد قدام می‌باشد و این معنا در تمام مشتقات آن، ملحوظ است. خلف بر وزن فلس، به معنای جانشینی نیز استعمال می‌شود. (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۸۵) «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ»، «سپس بعد از آنان افرادی جانشین شد» (اعراف، ۱۶۹). «اسْتَخْلَفَ فُلَانًا مِنْ فُلَانٍ: یعنی فردی را جانشین فرد دیگر قرار دادم. (فراهیدی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۳۴). «اسْتَخْلَفْتُهُ أَنَا؛ یعنی من او را جانشین خود قرار دادم. (ابن منظور، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۴). پس خلف به معنای پشت سر است و در تمام مشتقات آن من جمله استخلاف نیز، همین معنا لحاظ شده است.. در معنای اصطلاحی استخلاف نیز، همان معنای لغوی لحاظ شده است. دمیجی استخلاف را اینگونه تعریف می‌کند: «اگر خلیفه ۶ای یکی از مسلمین را که شرایط امام را دارا است، بعد از خود به عنوان جانشین انتخاب و اختیار کند این انتخاب و اختیار، در اصطلاح استخلاف نامیده می‌شود. در برخی از کتب به جای استخلاف از واژه عهد نیز استفاده شده است. (دمیجی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۸۴). بنابراین در باب طرق تعیین امام، عهد و استخلاف به یک معنا استعمال می‌شوند. زمانی که فردی دیگری را بعد از خود با نص استخلاف کند کما اینکه ابوبکر

این کار را انجام داد یا اینکه شخص جماعتی را با این طریق انتخاب کند تا آنان خلیفه را انتخاب کنند کما اینکه عمر این کار را انجام دارد این نص و استخلاف، طریق دوم برای انعقاد امام می باشد». (قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۶۸). با توجه به آنچه بیان شد، استخلاف اصطلاحی است که در باب طرق تعیین امام به کار می‌رود و به تنصیص (عهد) و اختیار امام نسبت به جانشین پس از خود اطلاق می‌شود. اشاعره استخلاف را به عنوان یکی از راه‌های مشروع انعقاد امامت به‌شمار می‌آورند. این دیدگاه در آثار متکلمان برجسته این مکتب به وضوح قابل ردیابی است. ایچی به‌صراحت استخلاف را یکی از طرق معتبر انعقاد امامت می‌داند و معتقد است صرف دارا بودن شرایط امامت برای تحقق آن کافی نیست و استخلاف به‌عنوان روشی مبتنی بر اجماع امت اسلامی، یکی از راه‌های اثبات امامت است. (ایچی، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۵۱). آمدی نیز تصریح می‌کند: «اگر خلیفه، فرد خاصی را استخلاف کند، [امامت] مستخلف‌علیه ثابت می‌گردد». (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۴۵؛ تفتازانی، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۲۳۴). اشعری نیز استخلاف را در زمره طرق اجماعی می‌شمارد و با استدلالی دوری می‌گوید: «ابوبکر، امامت عمر را به‌وسیله عهد و عقد (تنصیص) کرد و به ملازمه، چون ابوبکر عمر را به این طریق منصوب کرد، هنگامی که امامت عمر واجب شد، امامت ابوبکر نیز اثبات می‌گردد و بالعکس» (اشعری، ۱۹۵۵م، ص ۱۳۰). دمیجی در تبیین استخلاف می‌گوید: «این طریق، افضل و احسن طرق تعیین امام است و امامت عمر از طریق شرعی استخلاف منعقد شده است». البته وی استخلاف را تنها با ضمیمه‌ی بیعت، موجب انعقاد امامت می‌داند. (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۳۵).

### ۳. ادله حجیت استخلاف

در متون کلامی اشاعره، ادله متعددی برای اثبات حجیت «استخلاف» یا «عهد» ارائه شده است. بر اساس این دیدگاه، استخلاف نه تنها از نظر شرعی جایز، بلکه یکی از طرق مشروع انعقاد امامت به‌شمار می‌رود (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۴). در این بخش، مهم‌ترین دلایل اشاعره به همراه نقدهای وارد بر هر یک بررسی می‌شود.

#### ۱-۴. روایت استخلاف

یکی از محوری‌ترین ادله‌ای که متکلمان اشعری بر مشروعیت عهد و استخلاف اقامه کرده‌اند، روایتی است که از قول عمر بن خطاب نقل شده است. این روایت در منابع معروف حدیثی اهل

سنت با عبارت زیر آمده است: «عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ فَقَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفَ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲۳۴). مضمون روایت چنین است که وقتی عمر در بستر بیماری از او پرسیدند: «آیا جانشینی برای خود انتخاب نمی‌کنی؟» پاسخ داد: «اگر جانشین انتخاب کنم (یعنی خلیفه پس از خود را معین نمایم)، کسی که از من بهتر است (ابوبکر) چنین کرد؛ و اگر رها کنم، کسی که از من بهتر است (پیامبر) چنین کرده است». اشاعره از این روایت چند مطلب را استنباط می‌کنند: ۱. استخلاف و عهد امام حاکم برای تعیین جانشین، عملی مشروع است. ۲. وصیت و عهد امام برای دیگران حجیت دارد. ۳. مشروعیت این روش، با اجماع صحابه و تابعین بر عمل به عهد ابوبکر برای عمر و نیز عهد عمر برای شورای شش نفره تأیید می‌شود. (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۴، ص ۳۴۵). برخی مفسران حتی ادعای اجماع کرده‌اند که «خلافت از طریق استخلاف اثبات می‌گردد». (جمال‌الدین، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۳۴).

#### ۱-۱-۴. اشکال اول: اضطراب متنی

نخستین و آشکارترین اشکال وارد بر این روایت، اضطراب شدید متن است. این روایت با عبارات، ترتیب جملات و افزوده‌های متفاوت در منابع گوناگون نقل شده است. پراکندگی الفاظ و ساختار، بر اساس قواعد علم درایه و نقد الحدیث، از نشانه‌های ضعف سند یا حتی احتمال جعل به شمار می‌رود. (الصدر، بی‌تا، ص ۲۲۴). در ذیل، مهم‌ترین نقل‌های متفاوت ارائه می‌شود:

۱. «قَالَ عُمَرُ عِنْدَ مَوْتِهِ: إِنْ اسْتَخْلَفْتُ، فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي (يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ)، وَإِنْ أَدَعُ فَقَدْ وَدَعُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي (يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)». (الحسینی الفیروزآبادی، ۱۳۲۲، ج ۶، ص ۱). در برخی نقل‌ها این فراز افزوده شده: «فَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ رَاغِبًا، وَدِدْتُ أَنْ أَنْجُوَ مِنْهَا، لَا عَلَيَّ وَلَا عَلَيَّ...» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۴۵).
۲. «إِنَّ عُمَرَ قَالَ فِي مَرَضِهِ: إِنْ أَدَعُ فَقَدْ وَدَعُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي - يَعْنِي الرَّسُولَ - وَإِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي - يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ». (مسعودی، ۱۸۶۱، ج ۱، ص ۳۴۵). برخی در ادامه آورده‌اند: «ثُمَّ قَالَ: ادْعُوهُمْ». (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۲۳۴).
۳. «إِنَّ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». (حجاج نیشابوری، ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۲۳۴). در برخی نقل‌ها این جمله اضافه شده: «وَكُنْ يَضِيعُ اللَّهُ دِينَهُ» (ترمذی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۳۴).

۴. «فَإِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكْتُكُمْ فَقَدْ تَرَكْتُكُمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ» (طبري، ۱۲۳۴، ج ۳، ص ۲۳۴). در برخی نقل‌ها این بخش آمده: «فَأَثَرُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ: رَاغِبًا رَاهِبًا، وَدِدْتُ أَنِّي كَفَأًا لَأَعْلَىٰ وَلَا لِي» (سيوطي، ۲۰۱۸، ج ۲، ص ۳۴۵).
۵. «وَإِنِّي لَكُنْتُ لَأَسْتَخْلِفُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمْ يَسْتَخْلِفْ، وَإِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتَخْلَفَ» (حجاج نیشابوری، ۱۳۳۴، ج ۶، ص ۴).
۶. «فَقَالَ: أَيُّ ذَلِكَ مَا أَفْعَلُ فَقَدْ فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي. إِنْ أَتْرَكْتُ لِلنَّاسِ أَمْرَهُمْ فَقَدْ تَرَكَهُ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۴۵).
۷. «وَعَنْ عُمَرَ: فَإِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ أَتْرَكْتُ فَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَلَنْ يُضَيِّعَ اللَّهُ دِينَهُ» (طبري، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۴۳).
۸. «عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي - يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ - وَإِلَّا اسْتَخْلَفْتُ فَلَمْ يَسْتَخْلَفْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي». (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۳۴۵).
۹. «إِنْ اسْتَخْلَفْتُ، فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ تَرَكْتُ فَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَأَفْضَلُ الْهُدَىٰ هُدَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنْ لَأَسْتَخْلِفَ أَحَدًا أَسْلَمُ لِي» (بلاذري، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۴۰).
۱۰. «إِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكْتُكُمْ فَقَدْ تَرَكْتُكُمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ». (الهيتمي، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۶۹).
۱۱. «إِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ لَمْ اسْتَخْلِفْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَسْتَخْلَفْ». (مالكي، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۶۹).
۱۲. «قَالَ: إِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ، وَإِنْ لَمْ اسْتَخْلِفْ فَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. وَقَالَ: لَوْ كَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ حَيًّا لَأَسْتَخْلَفْتُهُ (أَبُو عُبَيْدَةَ عَامِرُ بْنُ الْجَرَّاحِ)، لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّهُ أَمِينٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ» (ابن عثيمين، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۷۳).
۱۳. «إِنْ أَتْرَكْتُكُمْ فَقَدْ تَرَكْتُكُمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي». (حافظ ابوبکر، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۱۵۷).
۱۴. «فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي: أَبُو بَكْرٍ، فَأَثَرْتُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: إِنِّي وَدِدْتُ أَنْ أَتَخَلَّصَ مِنْهَا لَأَعْلَىٰ وَلَا لِي» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۴۵). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، یک واقعه

واحد (سخن عمر در بستر بیماری) با این حجم از اختلافات لفظی، ترتیبی و محتوایی (از ذکر ابو عبیده تا جملات دعایی و تفسیری) نقل شده است. این میزان اضطراب متنی، بر اساس ضوابط علم الحدیث، اعتبار استناد به این روایت را برای اثبات یک مسئله کلامی-فقهی محوری همچون «طریق مشروع تعیین امام» به شدت مخدوش می‌کند. (الصدر، بی تا، ص ۲۲۴). در حقیقت، نمی‌توان با اطمینان گفت که کدام عبارت دقیقاً از عمر صادر شده است؛ و این ابهام، پایه استدلال به این روایت را فرو می‌ریزد.

## ۲-۱-۴. اشکال دوم: عدم التزام عملی راوی به سیره نبوی

گذشته از مشکلات سندی و متنی، این روایت از جهت محتوایی و عملی نیز نقد اساسی دارد. در خود روایت، عمر کار خود (استخلاف یا ترک آن) را به ابوبکر و پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و هر دو را برابر می‌شمارد. اما بررسی سیره عملی عمر نشان می‌دهد که وی در موارد متعدد به صراحت با سنت و فرمان پیامبر (ص) مخالفت کرده است. این مسئله، حجیت «استناد به فعل پیامبر» را از سوی کسی که خود التزام عملی به آن ندارد، زیر سؤال می‌برد. در اینجا به دو نمونه شاخص اشاره می‌شود:

الف) اعتراض به اقامه نماز بر زن تائبه

در زمان پیامبر (ص)، زنی که مرتکب زنا شده و باردار بود، نزد ایشان آمد و درخواست اجرای حد کرد. پیامبر (ص) پس از تولد کودک، حد را جاری ساخت و سپس بر پیکر آن زن نماز خواند. عمر با حالتی آکنده از ناراحتی و اعتراض به حضور پیامبر (ص) رسید و گفت: «آیا بر زن زناکار نماز می‌خوانی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمودند: «او توبه کرده بود» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۲۳۴). این اعتراض، نشان‌دهنده عدم پذیرش سیره نبوی توسط عمر در جایی است که با برداشت شخصی وی همخوانی نداشت.

ب) اعتراض به صلح حدیبیه

پس از امضای پیمان صلح حدیبیه میان پیامبر (ص) و مشرکان مکه، عمر به شدت به شرایط آن اعتراض کرد و خطاب به پیامبر (ص) گفت: «امروز به اسلام شک کردم» (سجستانی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۵۱). ابوبکر در همان لحظه به عمر تذکر داد که پیامبر (ص) فرمان خداست و نافرمانی نمی‌کند. این واقعه نیز نشان‌دهنده آن است که عمر در مقطعی حساس، رأی خود را بر حکم و سیره نبوی مقدم داشته است. با توجه به این گزارش‌ها، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود: آیا فردی که خود در موارد متعدد سیره نبوی را نپذیرفته و حتی به پایه‌های ایمان خود شک می‌ورزد، می‌تواند با استناد

به همان سیره برای دیگران حجیت ایجاد کند؟ روایت استخلاف نیز در ادامه همین سیره رفتاری عدم التزام کامل به سنت نبوی قابل تحلیل است. بنابراین، استناد به این روایت برای اثبات مشروعیت استخلاف، از جهت شخصیت راوی نیز مخدوش است.

## ۲-۴. دلیل دوم: روایت عایشه

دومین دلیل مهمی که متکلمان اشعری برای اثبات حجیت استخلاف به آن استناد می‌کنند، روایتی منسوب به عایشه است. این روایت در منابع متعدد حدیثی و کلامی اهل سنت با عبارتی نزدیک به ذیل آمده است: «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ: ادْعِي لِي أَبَاكَ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مَتَمَنٌّ وَيَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ». (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۳۴۳). بر اساس این نقل، پیامبر(ص) در بستر بیماری از عایشه خواست تا پدرش (ابوبکر) و برادرش (عبدالرحمن) را فرا بخواند تا برای ابوبکر نوشته‌ای (کتاباً) تنظیم کند؛ چراکه نگران بود افرادی ادعای اولویت در خلافت کنند، در حالی که خداوند و مؤمنان جز ابوبکر را شایسته‌تر نمی‌دانند. پس از این سخن، حال پیامبر(ص) به طور ناگهانی تشدید شد و ایشان نتوانستند این کار را انجام دهند. (ابوعمر، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۲۸۴). اشاعره از این روایت چند مطلب را استنتاج کرده‌اند: ۱. دلالت بر مشروعیت استخلاف: قصد و نیت پیامبر(ص) بر تعیین جانشین به صورت مکتوب، نشان‌دهنده جواز شرعی این روش است. ۲. ترک استخلاف به دلیل علم به انتخاب مردم: پیامبر(ص) از نوشتن عهدنامه منصرف شد، زیرا می‌دانست که مردم خود ابوبکر را برمی‌گزینند. این ترک، نه تنها نشانه عدم مشروعیت نیست، بلکه بر مقبولیت استخلاف نزد پیامبر(ص) دلالت دارد. (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۲۳۶؛ العینی، ۱۴۲۶، ج ۲۴، ص ۲۷۸).

### ۱-۲-۴. اشکال اول: اضطراب شدید متنی

این روایت که به عایشه نسبت داده می‌شود، در منابع گوناگون با الفاظ، ساختار و حتی محتوای متفاوتی نقل شده است. این اختلافات به حدی است که بر اساس قواعد نقد حدیث، اعتماد به آن را برای اثبات یک مسئله کلامی محوری ناممکن می‌سازد. در ذیل، مهم‌ترین نقل‌های متفاوت ارائه می‌گردد:

حدیث منسوب به عایشه با الفاظ و عبارات متفاوتی نقل شده که حاکی از اضطراب متنی و ضعف در ثبات سندی آن است. بررسی مقایسه‌ای این نقل‌های مختلف - که همگی به یک راوی (عایشه) نسبت داده می‌شوند - این اختلافات را آشکار می‌سازد:

الف). «لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ، أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنِّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا بِيَّ اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَا بِيَّ الْمُؤْمِنُونَ» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۱۹، ص ۶۹). در برخی نسخه‌ها به جای عبارت پایانی، «وَيَا بِيَّ اللَّهُ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ» آمده است. (الهروی، ۱۱۱۲، ج ۷، ص ۱۶۸).

ب). «قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ: ادْعُ لِي أَبَا بَكْرٍ أَبَاكَ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ، أَوْ يَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَا بِيَّ اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ» (المویدی، ۱۲۱۴، ج ۱، ص ۱۷۰).

ج). «فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَلْ أَنَا وَأَرَأْسَاهُ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ، أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنِّونَ، وَيَا بِيَّ اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (ذهبی، ۲۰۰۶، ج ۱، ص ۳۴۸). در برخی نقل‌ها این عبارت افزوده شده است: «يَا بِيَّ اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ أَنْ يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» (ابوشهبه، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۹۰). تعدد و تفاوت‌های چشمگیر در الفاظ، ساختار و محتوای این روایت - علیرغم انتساب همگی به یک راوی (عایشه) - نشان‌دهنده اضطراب متنی جدی است. بر اساس قواعد نقد حدیث، چنین روایتی به دلیل فقدان ثبات و وحدت در نقل، فاقد قابلیت اعتماد و استناد برای اثبات یک عقیده کلامی است (الصدر، بی‌تا، ص ۲۲۴). افزون بر این، این سطح از اختلاف، این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا انگیزه‌هایی مانند فضیلت‌سازی برای بستگان راوی (پدر و برادر عایشه) در شکل‌گیری و تعدد این نقل‌ها مؤثر نبوده است؟

## ۲-۴. اشکال دوم: عدم تصریح به امامت و خلافت

متن هیچ‌یک از نقل‌های این روایت، اشاره‌ی صریحی به مفاهیم «خلافت»، «امامت» یا «جانشینی» ندارد. عبارت کلیدی «أَكْتُبُ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا» (برای ابوبکر نوشته‌ای بنویسم) کاملاً کلی و مبهم است. تفسیر این «کتابت» به عهد استخلاف و تعیین جانشین، نیازمند قرینه‌ی قطعی خارجی است که در خود روایت وجود ندارد. بلکه احتمالات متعدد و محتمل دیگری برای محتوای این نوشته قابل تصور است؛ از جمله: ۱. وصیت شخصی (غیر از مسئله خلافت). ۲. توصیه‌های اخلاقی یا دینی ۳. رهنمودهایی در مورد مسائل مالی یا خانواده ۴. یا حتی سفارش به امر خاصی که ارتباطی به جانشینی

سیاسی ندارد. علاوه بر این، حتی اگر فرض شود که پیامبر(ص) قصد داشته‌اند موضوعی مرتبط با رهبری آینده را مکتوب کنند، به صراحت از این تصمیم عدول کرده و اعلام می‌دارند که خداوند و مؤمنان جز ابوبکر را نمی‌پذیرند (يَا أَيُّهَا اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِنَّا أَبَا بَكْرٍ). این عدول آشکار، هر گونه ادعای «تثبیت خلافت به وسیلهٔ نوشتن عهدنامه» را بی‌اساس می‌سازد. در واقع، خود پیامبر(ص) عمل مکتوب کردن را انجام نمی‌دهند و نتیجه را به انتخاب الهی و مردمی واگذار می‌کنند. بنابراین، این روایت نه تنها دال بر حجیت استخلاف نیست، بلکه نوعی عدم نیاز به استخلاف مکتوب را نشان می‌دهد.

### ۲-۴. اشکال سوم: تعارض با عصمت نبوی و قرائن تاریخی

این اشکال بر دو محور اصلی استوار است: نسبت هذیان به پیامبر(ص) و تناقض در رفتار صحابه؛ که هر دو با جایگاه نبوت و گزارش‌های تاریخی معتبر در تعارض قرار دارند.

الف). نسبت «هذیان» و تعارض با عصمت نبوی

واقعه «یوم الخمیس» در منابع معروف اهل سنت با جزئیاتی نقل شده است که در آن، پیامبر(ص) درخواست کاغذ و دواتی کردند تا مطلبی بنویسند که امت را از گمراهی نجات دهد. در این هنگام، عمر بن خطاب گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ». (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۴۵). حال اگر مقصود پیامبر(ص) از آن نوشته، تعیین جانشینی ابوبکر بود، پرسش بنیادین این است: چرا عمر - که خود از حامیان سرسخت ابوبکر بود - با این شدت با پیامبر(ص) مخالفت کرد و سخن ایشان را «هذیان» خواند؟ این در حالی است که قرآن کریم به صراحت در شأن پیامبر(ص) می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سوره نجم، آیات ۳-۴). بنابراین، نسبت «هذیان» به پیامبر(ص) با جایگاه رفیع عصمت نبوی و وحیانی بودن گفتار ایشان در تعارض آشکار قرار دارد. (حوی، ۱۴۲۴، ج ۱۰، ص ۵۵۷۰). حتی بر اساس دیدگاه برخی مفسران، پیامبر(ص) در امور مهم دینی از روی اجتهاد شخصی نیز سخن نمی‌گفت، بلکه کلامش متکی بر وحی الهی بود (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۸، ص ۲۳۴).

ب). تناقض در رفتار صحابه و قرائن تاریخی

جای پرسش است که چرا همین عمر، هنگامی که ابوبکر - در بستر بیماری و در حالی که بارها بیهوش شده بود - به صراحت گفت «من پس از خود عمر را جانشین قرار دادم»، هیچ‌گاه به او نسبت هذیان نداد (ابن سعد، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۰۰). این دوگانگی در رفتار، پرسش برانگیز است. از سوی

دیگر، گزارش‌های تاریخی متعددی حاکی از نارضایتی پیامبر(ص) و همراهان نزدیک ایشان از این واقعه است: ابن عباس این حادثه را سرآغاز همه مصیبت‌ها و اختلافات می‌دانست (بخاری). نقل شده که در روز پنج‌شنبه (یوم‌الخمیس)، اشک‌های پیامبر(ص) بر گونه‌هایش جاری شد (نویری، ۱۲۳۴، ج ۱۸، ص ۲۴۵). پیامبر(ص) به صحابه متعارض فرمودند: «بیرون بروید؛ نزاع در نزد من سزاوار نیست» (عسقلانی، ج ۱، ص ۱۸۵) و در نقل دیگری فرمودند: «مرا رها کنید؛ آنچه من می‌دانم بهتر از چیزی است که شما مرا به سوی آن می‌خوانید» (احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۲). در برخی روایات، پیامبر(ص) به طور نمادین به مخالفت‌کنندگان اشاره کرده‌اند (بخاری، ج ۴، ص ۲۱۴۶؛ طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۸۷). مجموعه این قرائن به روشنی نشان می‌دهد که درخواست پیامبر(ص) برای نوشتن، مربوط به امری بسیار مهم و حساس (و احتمالاً فراتر از تعیین جانشینی مشخص) بوده است که برخی از حاضران از ثبت آن ممانعت کردند. اگر موضوع صرفاً تعیین ابوبکر - که به ادعای اشاعره مورد رضایت عمومی بود - می‌بود، آن‌گاه گریه ابن عباس، اندوه پیامبر(ص)، و آن سطح از تنش و درگیری، کاملاً بی‌معنا خواهد بود. بنابراین، این روایت نه تنها بر استخلاف ابوبکر دلالت ندارد، بلکه به دلیل تعارض با عصمت نبوی و قرائن تاریخی، اساساً قابل اعتماد نیست.

#### ۴-۲-۴. اشکال چهارم: تفاوت ماهوی در منشأ مشروعیت (قیاس مع الفارق)

حتی اگر بپذیریم که پیامبر(ص) قصد تعیین جانشین به صورت مکتوب را داشته‌اند، باز هم استدلال اشاعره برای اثبات حجیت استخلاف خلفا با یک خلط مبنایی روبه‌روست. توضیح آنکه: نخست: مشروعیت و حجیت هرگونه «عهد» یا تعیین جانشینی از سوی پیامبر(ص)، ناشی از مقام نبوت و اتصال مستقیم به وحی الهی است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۲۱). در مقابل، اقدامات ابوبکر و عمر در تعیین جانشین، ماهیتی کاملاً متفاوت دارد و صرفاً در چارچوب اجتهاد بشری یا مصلحت‌اندیشی سیاسی قابل تحلیل است. این دو منشأ مشروعیت، قابل قیاس با یکدیگر نیستند.

دوم: بسیاری از افعال و اختیارات پیامبر(ص) - از قبیل اعلام جهاد، اجرای حدود، یا ازدواج با بیش از چهار همسر - به دلیل نشأت گرفتن از مقام خاص نبوی، تنها برای ایشان مشروعیت دارد و انتقال خودسرانه این اختیارات به دیگران، فاقد وجهت شرعی است. (ملطی، ۱۴۱۴، ص ۱۶۴). بر همین قیاس، اگر فرض شود که عمل «تخصیص جانشین» از سوی پیامبر(ص) صادر شده باشد، به تبع جایگاه الهی ایشان حجیت ذاتی دارد؛ اما این مشروعیت ویژه به صورت خودکار به اقدامات اجتهادی دیگران - که فاقد چنین جایگاهی هستند - تسری داده نمی‌شود. سوم: اثبات مشروعیت استخلاف

برای خلفا نیازمند دلیل مستقلى است که از سوى شارع چنین حقی را به آنان تفویض کرده باشد. اشاعره چنین دلیلى ارائه نداده‌اند و صرف تشابه صوری بین عمل پیامبر(ص) و عمل خلفا را برای اثبات حجیت کافی نمی‌دانند. بنابراین، استدلال به این روایت برای اثبات حجیت استخلاف ابوبکر و عمر، در واقع قیاسی مع الفارق است.

### ۴-۳. دلیل سوم: حدیث اقتدا

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که اهل سنت برای اثبات مشروعیت استخلاف بدان استناد می‌کنند، «حدیث اقتدا» است. این حدیث که در منابع معتبر آمده، چنین است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي، أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ» (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۵، ص ۲۶۳؛ بغدادی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۳۴). از دیدگاه اشاعره، این روایت نصی صریح بر لزوم پیروی از ابوبکر و عمر پس از پیامبر(ص) است. استدلال ایشان چنین است: ۱. «اقتداء»، مفهومی عام دارد و شامل تمامی شئون زندگی از جمله طریقه تعیین خلافت می‌شود. ۲. اگر تعیین خلیفه از طریق استخلاف توسط آن دو صورت گرفته باشد، پیروی از این روش نیز مشمول حدیث می‌گردد (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۲۶). بنابراین آنان از این حدیث چندین دلالت استخراج می‌کنند: ۱. اثبات فضیلت و برتری ابوبکر و عمر (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۸۰). ۲. اثبات افضلیت آن دو بر امام علی(ع). (تفتازانی، ج ۳، ص ۳۱۸). ۳. حجیت و مشروعیت روش استخلاف به عنوان یکی از راه‌های انعقاد امامت (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۲۸).

### ۴-۳-۱. اشکال اول: ضعف سندى

نخستین و آشکارترین اشکال به حدیث اقتدا، ضعف سندى آن است. این روایت در صحیح‌ترین کتب اهل سنت (صحیح بخاری و صحیح مسلم) نقل نشده است. (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۹ش، ج ۳، ص ۱۸۰). افزون بر این، بسیاری از محققان برجسته اهل سنت به صراحت آن را تضعیف کرده‌اند: البانی آن را حدیثی ضعیف می‌داند (البانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۸۵۱) و ابن حزم اندلسی به صراحت اعلام می‌کند: «فَحَدِيثُ لَأَبِي بَكْرٍ...» (اندلسی، ۱۳۵۹، ج ۷، ص ۹۸۹). برخی دیگر از عالمان رجالی، با تعبیری همچون «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ»، «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ» و «مَتْرُوكُ الْقِرَاءَةِ» به ضعف شدید آن حکم

کرده‌اند. (رازی، ۱۹۵۲، ج ۸، ص ۳۱۸). ذهبی نیز در آثار خود بر ضعف این روایت تصریح دارد (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۷۰). بنابراین، حدیث اقتدا از نظر سندی فاقد اعتبار لازم برای اثبات یک مسئله کلامی-فقهی محوری است. حتی اگر از جهت متن نیز مورد قبول باشد، نمی‌توان بر مبنای روایتی ضعیف، نظریه‌ای به نام «استخلاف» را بنا نهاد.

### ۲-۳-۴. اشکال دوم: تعارض حدیث با سیره عملی شیخین

حدیث اقتدا دلالت بر حجیت مطلق افعال ابوبکر و عمر و وجوب تبعیت بی‌قید و شرط از ایشان دارد. اما این ادعا با سیره گزارش شده خود این دو خلیفه و نیز روایات معارض، در تعارض آشکار است. در ادامه به چهار نمونه مهم اشاره می‌شود: ۱. نقد اصل خلافت از زبان خود خلفا: از عمر نقل شده است که درباره بیعت با ابوبکر گفت: «إِنَّهُ كَانَ قَلْتَهُ وَنَقَى اللَّهُ شَرَّهَا... فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَأَقْتُلُوهُ» (آن [بیعت] کاری شتابزده بود... و هر کس مانند آن را تکرار کند، او را بکشید) (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۸۰). واژه «قَلْتَهُ» در لغت به معنای کار ناگهانی، بدون تدبیر و عجولانه است (الصاحب، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۳۷؛ احمد بن فارس، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۲۳۴). در نقلی دیگر، عمر تصریح کرده است که اگر کسی بگوید بیعت ابوبکر خطا بوده، «سخن بیهوده‌ای نگفته است» (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۱۹). این اظهارات، مشروعیت اولیه خلافت و در نتیجه حجیت روش‌های منتج از آن (مانند استخلاف) را به شدت زیر سؤال می‌برد. چگونه می‌توان از کسی پیروی مطلق کرد که خود اعتراف دارد روش به قدرت رسیدنش شتابزده و خطاپذیر بوده است؟ ۲. مخالفت‌های فقهی با کتاب و سنت: سیره فقهی ابوبکر و عمر در مواردی با نص قرآن و سنت نبوی تعارض دارد. برای نمونه، هنگامی که شخصی در حالت جنابت، آب نیافت، عمر به او دستور داد نماز نخواند (بخاری، ج ۲، ص ۹۳؛ الشنقیتی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۴۴)، در حالی که حکم مسلم فقهی در چنین مواردی، تیمم است. این تعارض نشان می‌دهد که افعال خلفا همواره مطابق با شریعت نبوده و نمی‌توان آن‌ها را منبعی برای «اقتدای مطلق» قرار داد.

۳. ممانعت از تدوین و نقل حدیث: ممانعت از تدوین و نقل حدیث: گزارش‌های تاریخی متعددی حاکی از آن است که ابوبکر مجموعه‌ای از احادیث پیامبر (ص) را جمع‌آوری و سپس سوزاند. (ذهبی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۱۱). عمر نیز نه تنها همین رویه را در پیش گرفت (بغدادی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۸۸)، بلکه با ارسال نامه به اطراف، دستور از بین بردن نوشته‌های حدیثی و محدود کردن نقل شفاهی احادیث را صادر کرد (متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۹۲) و ناقلان حدیث را مجرم می‌شمرد

حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۱۰، ص ۱۹۳؛ طبری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۶۷. این اقدامات در تعارض آشکار با تأکیدات مکرر پیامبر (ص) بر حفظ، یادگیری و نشر احادیث قرار دارد. چگونه می‌توان از کسانی پیروی کرد که خود مانع نشر سنت نبوی شده‌اند؟<sup>۴</sup> اختلافات داخلی و فقدان وحدت رویه میان شیخین: وجود اختلافات متعدد و گاه اساسی بین ابوبکر و عمر در مسائل مهم، مسئله «اقتدای مطلق» را با ابهام مواجه می‌سازد. از جمله: در ماجرای خالد بن ولید و کشتار قبیله بنی‌یمان، عمر سخت به او اعتراض کرد، ولی ابوبکر از عمل خالد دفاع نمود (عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۱۷). در مورد اعطای زمین‌های بیت‌المال به افراد خاص توسط ابوبکر، عمر به شدت مخالفت کرد و اسناد را پاره نمود (عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۱۸). در مسئله ارث پدرزرگ با وجود برادران، ابوبکر و عمر دو نظر کاملاً متفاوت ارائه دادند (ابن عساکر، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۴۶). مجموعه این موارد (اعتراف به شتابزده بودن بیعت، مخالفت با نص قرآن، ممانعت از نشر حدیث، و اختلافات داخلی) استدلال به حدیث اقتدا برای اثبات حجیت روش استخلاف را با چالش‌های بنیادین مواجه می‌سازد.

### ۳-۳-۴. اشکال سوم: تعارض حدیث اقتدا با سیره صحابه و ائمه (به‌ویژه امام علی علیه السلام)

اگر فرض شود که حدیث اقتدا از نظر سندی معتبر است، لازمه منطقی آن التزام عملی تمام مسلمانان - به ویژه برجسته‌ترین صحابه - به مفاد آن خواهد بود. اما شواهد تاریخی متعددی وجود دارد که این التزام عمومی را نقض می‌کند. الف) مخالفت امام علی (ع) با شرط «عمل به سیره شیخین»: گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که حضرت علی (ع) - که در منابع اهل سنت نیز از جایگاه رفیعی برخوردار است - در موارد متعددی با سیره شیخین همراهی نکرد. مشهور است که هنگامی عبدالرحمن بن عوف خلافت را به ایشان مشروط به عمل کردن بر طبق سیره ابوبکر و عمر پیشنهاد کرد، امام علی (ع) این شرط را نپذیرفت (طبری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۳۴). این موضع‌گیری صریح، نشان می‌دهد که از نگاه علی (ع)، التزام به سیره شیخین نه تنها واجب نیست، بلکه ممکن است نادرست باشد. ب) روایات دال بر همراهی علی (ع) با حق و قرآن: در مقابل، در منابع اهل سنت روایاتی وجود دارد که بر همراهی همیشگی علی (ع) با حق و قرآن تأکید می‌کنند: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ». (حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ بغدادی، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴۹). پرسش بنیادین این است: چگونه می‌توان عمل نکردن شخصیتی که پیوند او با حق و قرآن مسلم شمرده شده است، به دستور صریح پیامبر (ص) دانست؟

اگر حدیث اقتدا از سوی پیامبر (ص) صادر شده بود، علی (ع) - که «با حق است و حق با او» - نخستین کسی بود که به آن عمل می کرد. ج) تقابل با عملکرد عمر در واقعه «یوم الخمیس»: در واقعه معروف روز پنجشنبه، عمر با جمله «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۴۵) از ثبت وصیت پیامبر (ص) ممانعت به عمل آورد. در حالی که قرآن می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷). این تقابل نشان می دهد که عملکرد عمر در موارد متعدد با روح قرآن و سنت نبوی همخوانی نداشته است. بنابراین، استدلال به حدیث اقتدا برای اثبات لزوم تبعیت مطلق از ابوبکر و عمر، با چالش جدی مواجه است؛ چرا که اولاً خود علی (ع) که معیار حق است، شرط پیروی از سیره شیخین را نپذیرفت. ثانیاً: روایات معتبر دال بر همراهی علی (ع) با حق و قرآن، هرگونه تبعیت کورکورانه از دیگران را نفی می کند. ثالثاً: عملکرد عمر در مواردی چون ممانعت از ثبت وصیت پیامبر (ص) با دستورات قرآنی در تعارض است.

#### ۴-۴. دلیل چهارم: حجیت فعل خلفای راشدین

از دیگر ادله‌ای که برخی از متکلمان اشعری برای اثبات حجیت استخلاف ارائه می دهند، استناد به فعل و سیره خلفای راشدین است. بر این اساس، استدلال می شود که ابوبکر، عمر را به جانشینی منصوب کرد و عمر نیز عثمان را از طریق شورا به خلافت برگزید. این اقدامات عملی، خود گواهی بر مشروعیت و جواز شرعی روش استخلاف تلقی می گردد (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۶).

#### ۴-۴-۱. اشکال: دوری بودن استدلال و عدم اثبات مقدمه لازم

این استدلال از یک مغالطه روش شناختی رنج می برد که در قالب دور (مصادره به مطلوب) قابل صورتبندی است.

الف) وابستگی حجیت فعل خلیفه به اثبات اصل امامت او

پرسش محوری این است: آیا استخلاف به خودی خود سبب «انعقاد امامت» می شود؟ برای پاسخ، باید دید خلافت ابوبکر، عمر و دیگران ابتدا با چه دلیل شرعی ثابت شده است. اگر پاسخ اشاعره این باشد که «امامت عمر به این دلیل ثابت است که ابوبکر او را منصوب کرده است»، استدلالی دوری شکل می گیرد، زیرا: حجیت فعل ابوبکر (استخلاف عمر) متوقف بر اثبات امامت و حجیت قول و فعل ابوبکر است. اما امامت ابوبکر خود نیازمند دلیل مستقلی است (نص، اجماع، یا بیعت عمومی). بنابراین، استناد به فعل خلفا به عنوان دلیل حجیت استخلاف، متوقف بر اثبات اصل امامت و حجیت اعمال خود آنان است، در حالی که این استدلال در صدد است تا خود امامت را با همان

فعل ثابت کند. این همان دورِ روش شناختی است که در مقدمه به عنوان یکی از نوآوری‌های پژوهش معرفی شد.

(ب) لازمه نادرست «عصمت عملی برای خلفا»

پذیرش این استدلال مستلزم آن است که همه افعال خلفا - از جمله استخلاف - به طور خودکار حجت باشد. این لازمه، نوعی عصمت عملی برای ایشان به شمار می‌رود؛ حال آنکه: خودِ خلفا چنین ادعایی نداشتند (عمر بیعت ابوبکر را «فَلْتَهُ» خواند). گزارش‌های تاریخی متعدد از خطاها و مخالفت‌های سیره شیخین با سنت نبوی وجود دارد. اگر هر فعل خلیفه‌ای (از جمله استخلاف) خود به خود حجیت داشته باشد، در مواردی که آن فعل با سیره قطعی پیامبر (ص) ناسازگار بوده (مانند ممانعت از تدوین حدیث یا دستور به ترک نماز برای شخص جنب بدون آب)، ناگزیر باید به تبعیت از خلیفه بر خلاف سنت قطعی نبوی حکم کرد؛ که این امر از نظر عقلی و شرعی ناپذیرفتنی است.

(ج) عدم ارائه دلیل مستقل برای تفویض اختیار تعیین جانشین

افزون بر این، اثبات مشروعیت استخلاف برای خلفا نیازمند دلیل مستقلی است که از سوی شارع چنین حقی را به آنان تفویض کرده باشد. اشاعره چنین دلیلی ارائه نداده‌اند. صرف وقوع یک عمل توسط خلیفه، بدون اثبات حجیت ذاتی او، نمی‌تواند مبنای مشروعیت شرعی قرار گیرد.

#### ۴-۵. دلیل پنجم: قیاس عمل پیامبر (ص) با شیخین (استدلال به غزوه موته)

برخی از متکلمان اشعری برای اثبات حجیت استخلاف، به قیاس عمل خلفا بر سیره نبوی تمسک جسته‌اند. استدلال ایشان بدین شرح است: پیامبر (ص) در غزوه موته، زید بن حارثه را به فرماندهی برگزید و فرمود: «إِنْ قُتِلَ فَجَعَفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنْ قُتِلَ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ» (اگر زید کشته شد، جعفر بن ابی‌طالب جانشین است، و اگر او نیز کشته شد، عبدالله بن رواحه) (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۴؛ ابن‌عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۵۵). بر این اساس، استدلال می‌شود که اگر «عهد» و تعیین جانشین از سوی پیامبر (ص) در میدان جنگ جایز است، پس در مسئله‌ای مهم مانند خلافت نیز جایز خواهد بود. از این مقایسه نتیجه گرفته می‌شود که استخلاف، راهی مشروع برای تعیین امام است و دیگران نیز مجاز به انجام آن هستند (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۴). با این حال، این استدلال از یک مغالطه روش شناختی اساسی به نام «قیاس مع الفارق» رنج می‌برد.

#### ۴-۵-۱. اشکال: قیاس مع الفارق و خلط در مبانی مشروعیت

پیش از پرداختن به اشکال اصلی، باید تأکید کرد که حجیت سنت نبوی امری قطعی و مورد اتفاق همه مسلمانان است (عبدالبر، ۱۳۳۴، ص ۴۰). ریشه این حجیت، دلایل نقلی صریحی مانند آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...» (حشر: ۷) و ادله عقلی است. بنابراین، عهد و تنصیب پیامبر (ص) به دلیل اتکا به مشروعیت ذاتی سنت، قطعاً حجت است. اما اشکال اصلی در قیاس کردن عهد و استخلاف دیگران بر سیره پیامبر (ص) نهفته است. این قیاس از وجوه متعددی «مع الفارق» است: الف) تفاوت در منشأ مشروعیت: مشروعیت عمل پیامبر (ص) ناشی از مقام نبوت و اتصال به وحی است، در حالی که مشروعیت عمل دیگران نیازمند دلیل مستقلی است که آن را تجویز کند. به بیان دیگر، دلیل حجیت، خود «عمل پیامبر (ص)» نیست، بلکه «سنت پیامبر (ص) بودن آن عمل» است. این سنت بودن، مختص به ایشان است و به دیگران سرایت نمی‌کند مگر با اثبات تفویض اختیار از سوی شارع. ب) اختصاص برخی احکام و اختیارات به پیامبر (ص): بسیاری از احکام و اختیارات، به دلیل مقام خاص نبوی، تنها برای شخص ایشان ثابت است و به دیگران تسری داده نمی‌شود. نمونه‌های روشن: وجوب نماز شب (تنها بر پیامبر واجب بود)، جواز ازدواج با بیش از چهار همسر (ملطی، ۱۴۱۴، ص ۱۶۴). تعیین جانشین برای رهبری امت نیز می‌تواند از این قاعده تبعیت کند. بدین معنا که حتی اگر ثابت شود پیامبر (ص) اقدام به تعیین جانشین کرده است، این عمل به دلیل جایگاه خاص ایشان مشروع است، و این مشروعیت به صورت خودکار برای دیگران ثابت نمی‌شود، مگر با دلیل جداگانه. ج) خطاپذیری ثابت‌شده خلفا در موارد متعدد: این استدلال زمانی با ضعف بیشتری مواجه می‌شود که عملکرد خلفا در موارد دیگر را مد نظر قرار دهیم. برای نمونه، گزارش شده است که عمر در پاسخ به شخص جنبی که آب نیافته بود، به جای حکم به تیمم (طبق نص قرآن: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَبِيبًا»)، نماز را بر او واجب ندانست (احمد بن حنبل، بیتا، ج ۴، ص ۲۶۵؛ بیهقی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۱۹). این در حالی است که نص صریح قرآن (مائده: ۶) تیمم را واجب می‌کند. چنین مواردی نشان می‌دهد که افعال خلفا همواره بر اساس مصونیت از خطا نبوده و قابل قیاس با سیره معصومانه پیامبر (ص) نیستند. بنابراین قیاس عمل خلفا بر سیره نبوی در غزوه موته، به دلیل تفاوت در منشأ مشروعیت، اختصاص برخی احکام به پیامبر (ص)، و خطاپذیری ثابت‌شده خلفا، از نوع قیاس مع الفارق است و فاقد وجاهت عقلی و شرعی می‌باشد. استدلال به سیره نبوی برای اثبات حجیت استخلاف خلفا، نیازمند دلیل مستقلی است که در این استدلال ارائه نشده و با توجه به خطاپذیری ایشان، قابل اثبات نیست.

## ۶-۴. دلیل ششم: اجماع

از مهم‌ترین دلایل ارائه‌شده توسط اشاعره برای اثبات مشروعیت عهد و استخلاف، استناد به اجماع است که به باور ایشان حجیت شرعی دارد (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۶). استدلال بر این مبنا قرار دارد که هنگامی که ابوبکر، عمر را به جانشینی منصوب کرد و نیز هنگامی که عمر با تعیین شورای شش نفره زمینه خلافت عثمان را فراهم آورد، هیچ‌یک از صحابه پیامبر (ص) با اصل عمل استخلاف مخالفت نکردند. سکوت صحابه در این مواقع، به منزله رضایت و در نهایت اجماع آنان بر جواز این روش تفسیر شده است (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۸۵). ماوردی به صراحت ادعا می‌کند: «انعقاد امامت به عهد امام قبلی، امری اجماعی است و بر صحت آن اتفاق وجود دارد» (ماوردی، ۱۴۲۱، ص ۱۰). همچنین، استدلال شده که سخن عمر در بستر بیماری («اگر جانشین انتخاب کنم، کسی که از من بهتر است چنین کرده و اگر انتخاب نکنم، کسی که از من بهتر است چنین کرده») خود مؤید اجماع بر مشروعیت استخلاف است (الفوزان، ۲۰۲۴، ج ۱، ص ۵۹۱؛ صدرالدین، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۸۳)، تا جایی که برخی نتیجه گرفته‌اند: «انعقاد و اثبات خلافت با استخلاف، اجماعی است». (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۴۵؛ النووی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۳۴۵). ایجی نیز اجماع را مهم‌ترین دلیل برای مشروعیت خلافت خلفا می‌داند (ایجی، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۲۳۴). پیش از نقد، لازم است تعریف اجماع از منظر خود اشاعره تبیین گردد.

## ۱-۶-۴. تعاریف اجماع از منظر اهل سنت

عالمان اهل سنت تعاریف گوناگونی از اجماع ارائه داده‌اند. محور مشترک در تمامی این تعاریف، اتفاق همگان (اتفاق الكل) است: غزالی اجماع را «اتفاق امت پیامبر (ص) بر امری از امور دین» تعریف می‌کند (غزالی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۵۴). فخر رازی آن را «اتفاق مجتهدین امت در یک عصر بر حکم شرعی» می‌داند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۳۴۵). در تعریفی فراگیرتر، اجماع «اتفاق همه اهل حل و عقد از امت محمد (ص) در هر عصری بر یک حکم شرعی» ذکر شده است (الرازی، ۲۰۲۱، ج ۱، ص ۲۳۴). اگرچه دیدگاه‌های محدودتری مانند اجماع اهل مدینه، حرمین یا مکه نیز وجود دارد (آمدی، ۱۴۳۷، ج ۲، ص ۳۴۵؛ جوینی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۴۵؛ بصری، ۱۴۰۳، ص ۳۴۹). شیخ انصاری نیز بر همین نکته تأکید کرده است که محور مشترک، «اتفاق الكل» است (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۸۲). با توجه به این تعاریف، ادعای اجماع بر مشروعیت استخلاف با چالش‌های جدی مواجه است، زیرا اتفاق کامل (اتفاق الكل) میان صحابه و تابعین در پذیرش استخلاف به

عنوان «روش مشروع تعیین امام» محقق نشده است. وجود مخالفان سرشناسی که به صراحت با این روش یا نتایج آن مخالفت کردند، ادعای اجماع مطلق را بی اساس می سازد.

## ۴-۶-۲. اشکال اول: عدم تحقق اجماع به دلیل وجود مخالفان سرشناس

ادعای اجماع بر خلافت خلفای راشدین و مشروعیت روش استخلاف، با بررسی منابع تاریخی و روایی اهل سنت، به شدت مخدوش می شود. شواهد متعدد حاکی از آن است که بسیاری از صحابه برجسته پیامبر (ص) - به ویژه شخصیت های محوری بنی هاشم - به طور صریح یا عملی با خلافت ابوبکر مخالفت کردند. در ذیل، فهرستی از مهم ترین مخالفان ارائه می گردد: ۱. امام علی (ع): امام علی (ع) از مخالفان اصلی بیعت با ابوبکر بود (اندلسی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۵۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۳۴۵). گزارش شده است که ایشان در مواجهه با ابوبکر فرمودند: «امور ما را به فساد کشاندی و حقوق ما را مراعات نکردی» (مسعودی، ۱۴۰۷، ج ۲۰، ص ۳۲۹). مسعودی نقل می کند که علی (ع) از بیعت سر باز زد و حتی تحت تهدید به قتل، بیعت نکرد (مسعودی، ۱۴۰۴، ص ۱۲۴). بلاذری نیز تصریح دارد که علی (ع) در هیچ شرایطی با ابوبکر بیعت ننمود (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۶۹). این در حالی است که علی (ع) در نزد اهل سنت نیز از «افضل صحابه» شمرده می شود (احمد بن حنبل، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۰۴). ابن حزم اندلسی در این باره جمله مشهوری دارد: «اف لکل اجماع یخرج عنه علی بن ابی طالب» (اف بر هر اجماعی که علی بن ابی طالب از آن خارج باشد) (اندلسی، ۱۳۵۹، ج ۹، ص ۳۴۵). ۲. حضرت فاطمه زهرا (س): حضرت فاطمه (س) نیز از مخالفان خلافت ابوبکر بود. غزالی می نویسد: «عباس و فرزندان او و علی و همسرش و اولادش حتی یک لحظه بیعت نکردند» (غزالی، ۱۴۱۶، ص ۴۸۳؛ دینوری، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۳). ۳. امام حسن (ع) و امام حسین (ع): طبری گزارش می دهد که علی بن ابی طالب (ع) و دو فرزندش (حسن و حسین) و عباس با ابوبکر بیعت نکردند (طبری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۳۴). ۴. زبیر بن عوام: در صحیح بخاری آمده است: «علی و زبیر و همراهانشان از بیعت با ابوبکر مخالفت کردند» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۴۵). طبری نیز نقل می کند که زبیر شمشیر کشید و گفت آن را غلاف نمی کنم مگر اینکه با علی بیعت کنم (طبری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۳۴). ۵. عباس بن عبدالمطلب و فرزندش عبدالله: طبری تصریح می کند که عبدالله و پدرش عباس نیز با ابوبکر بیعت نکردند (طبری، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۴۱). ۶. سلمان فارسی: سلمان فارسی نیز از بیعت خودداری کرد و با بیان نمادین اشاره کرد که با این انتخاب، برکات آسمان و زمین را از دست داده اید (ابن الفداء، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۴۱). ۷. سایر مخالفان: مقداد بن اسود (ابن

عساکر، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۹۳۱، سعد بن عبادہ انصاری (مسعودی، ۱۴۰۷، ج ۲۰، ص ۳۲۹)، عمار یاسر (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۰۳)، ابی بن کعب (ابی الفداء، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۱۹) و عتبہ بن ابی لہب (مسعودی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۳۰) از دیگر افرادی بودند که با ابوبکر بیعت نکردند. به طور کلی نقل شده که بنی‌هاشم تا زمان شهادت حضرت زهرا(س) با ابوبکر بیعت نکردند (مسعودی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۰۱). با توجه به این فهرست گسترده از مخالفان - که بسیاری از آنان از بزرگان و نخبگان صحابه به شمار می‌روند - ادعای «اجماع» بر خلافت خلفای راشدین و مشروعیت روش استخلاف، غیرقابل دفاع است. شاید به دلیل همین واقعیت‌های تاریخی است که برخی از محققان اهل سنت، در مسئله طرق انعقاد امامت، اجماع را شرط نمی‌دانند و تصریح کرده‌اند: «اجماع در اثبات و انعقاد امامت شرط نیست» (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۴؛ جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۴، ص ۲۳۴؛ جوینی، ۱۴۱۶، ص ۱۶۹).

### ۳-۶-۴. اشکال دوم: عدم صلاحیت ذاتی اجماع برای اثبات مقام امامت

حتی اگر (به فرض محال) بپذیریم که اجماع بر خلافت ابوبکر تحقق یافته است - که با شواهد تاریخی پیش‌گفته نادرستی آن آشکار شد - باز هم این اجماع به خودی خود فاقد صلاحیت لازم برای اثبات مقام امامت است. دلایل این ادعا عبارتند از: الف) تفاوت میان احکام شرعی فرعی و منصب رهبری امت: ادله اثبات‌کننده احکام شرعی (مانند حلیت یا حرمت یک فعل) ممکن است از طریق اجماع قابل اثبات باشند، اما مقام امامت، منصبی الهی-سیاسی است که دارنده آن باید از نص شرعی صریح یا دلیل معتبری که مستقیماً از جانب شارع به آن مشروعیت بخشیده باشد، برخوردار گردد. اتفاق نظر مردم - حتی اگر صحابی باشند - نمی‌تواند جایگزین چنین دلیل مستقیمی شود. ب) خطاپذیری ذاتی رأی و اجماع: احتمال خطا و اشتباه در رأی و تشخیص آحاد مردم - حتی صحابه - به طور کلی منتفی نیست. اجتماع آرای خطاپذیر، تنها به احتمال قوی می‌انجامد، نه به یقین؛ در حالی که اثبات امامت - به دلیل تبعات دنیوی و اخروی آن - نیازمند دلیل قطعی است.

قرآن کریم نیز درباره پیروی از «اکثر مردم» هشدار داده است: ﴿وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (انعام: ۱۱۶). ج) وجود انگیزه‌های غیردینی در بیعت‌ها: در تحلیل تاریخی بیعت با ابوبکر، نمی‌توان انگیزه‌های متفاوت و گاه نامربوطی همچون ترس، طمع، فشار قبیله‌ای یا مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی را نادیده گرفت. وجود چنین انگیزه‌هایی، ارزش معرفت‌شناختی و شرعی یک «اتفاق نظر» ادعا شده را به شدت تضعیف می‌کند. بنابراین، ادعای برخی مبنی بر «عدم نقل مخالفت از صحابه» و استنتاج «اجماع» از آن (دمیجی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۶)، نه تنها با گزارش‌های متقن تاریخی در تعارض است، بلکه از نظر مبانی کلامی در اثبات امامت نیز ناتمام به نظر می‌رسد.

## ۵. نتیجه‌گیری

پس از بررسی و نقد ادله شش‌گانه اشاعره در مسئله «استخلاف» به عنوان روشی برای تعیین امام، نتایج زیر حاصل می‌شود: ۱. ناکارآمدی ادله نقلی: روایات مورد استناد (از جمله روایت استخلاف از قول عمر، روایت عایشه، و حدیث اقتدا) از دو جهت قابل نقد هستند: از نظر سندی: این روایات در صحیح‌ترین منابع اهل سنت (بخاری و مسلم) نقل نشده‌اند و بسیاری از محققان اهل سنت (مانند البانی، ابن حزم، ذهبی) آن‌ها را تضعیف کرده‌اند. همچنین اضطراب متنی شدید در نقل‌های مختلف، اعتماد به آن‌ها را ناممکن می‌سازد. از نظر دلالتی: این روایات تصریحی به «استخلاف به عنوان روش مستقل تعیین امام» ندارند و تفسیر اشاعره از آن‌ها نیازمند قرائن خارجی اثبات نشده است. ۲. تعارض سیره عملی خلفا با سنت نبوی: سیره عملی خلفای نخستین - به ویژه عمر بن خطاب - در موارد متعدد با سنت قطعی نبوی در تعارض بوده است (اعتراض به صلح حدیبیه، منع از تدوین حدیث، مخالفت با نماز بر زن تائبه، و دستور به ترک نماز برای شخص جنب بدون آب). این تناقضات نشان می‌دهد که نمی‌توان سیره خطاپذیر خلفا را به عنوان مبنای مشروعیت روشی مانند استخلاف قرار داد. ۳. بطلان ادعای اجماع: ادعای اجماع بر مشروعیت استخلاف، با وجود مخالفت‌های ثبت شده صحابه برجسته‌ای چون امام علی (ع)، حضرت فاطمه (س)، زبیر، سلمان، و بنی‌هاشم، اساساً تحقق نیافته است. افزون بر این، حتی در صورت فرض تحقق، اجماع به دلیل خطاپذیری ذاتی و نیاز به نص قطعی در مسئله امامت، فاقد صلاحیت اثبات‌کنندگی است. ۴. اثبات دور روش‌شناختی در استدلال اشاعره: این پژوهش برای نخستین بار نشان داد که اشاعره از یک سو استخلاف را طریق مستقل می‌دانند و از سوی دیگر آن را مبتنی بر اجماع و سیره خلفا تعریف می‌کنند - در حالی که خود اجماع و سیره خلفا نیازمند اثبات مقدمی امامت است. این دور روش‌شناختی تاکنون در این

صورت‌بندی ارائه نشده بود. بنابراین با توجه به ناکارآمدی تمامی ادله اشاعره (روایات، سیره خلفا، قیاس با فعل پیامبر، و اجماع) و اثبات ناسازگاری درونی مبانی ایشان، استخلاف به عنوان روشی مستقل در تعیین امام، فاقد پشتوانه منطقی و شرعی است و نمی‌تواند مبنای مشروعیتی برای انعقاد امامت تلقی گردد.

## منابع

۱. ابن عربی، محمد، (۱۴۲۲)، *تفسیر ابن عربی (تاویلات عبد الرزاق)*، مترجم و محقق: رباب، سمیر مصطفی، ناشر: دار إحياء التراث العربی، لبنان- بیروت.
۲. ابن عساکر، هبه الله، (۱۴۱۵)، *تاریخ مدینه دمشق*، الناشر دارالفکر، بیروت.
۳. ابو عمر، محمد؛ (۱۴۱۱)، *السیره النبویه*، تحقیق طه عبد الرؤوف سعد، الناشر دارالمعرفه، بیروت.
۴. احمد ابن حنبل، (بی تا)، *المسند للإمام احمد بن حنبل*، موسسه قرطبه، مصر.
۵. اشعری، ابوالحسن، (۱۹۵۵م)، *اللمع فی الرد علی أهل الزيغ و البدع*، المكتبة الازهریه، قاهره.

٦. آمدی، سيف الدين، (١٤٢٣)، **أبكار الأفكار في أصول الدين**، تحقيق: احمد محمد مهدي،  
مؤسسه دارالكتب، قاهره.
٧. آمدی، سيف الدين، (١٤١٣)، **غاية المرام في علم الكلام**، دارالكتب العلميه، بيروت.
٨. اندلسی، ابن حزم، (بی تا)، **الفصل في الملل والأهواء والنحل**، مكتبة الخانجي، قاهره.
٩. أندلسی، أبو عمر، (١٤٠٤)، **العقد الفريد**، دار الكتب العلمیه، الطبعة الأولى، بيروت..
١٠. بخاری، محمد، (١٤٢٢)، **صحيح البخاری**، دار طوق النجاة، دمشق.
١١. بزار، عبدالخالق، (١٤٠٩)، **مسند البزار**، الناشر مؤسسة علوم القرآن و مكتبة العلوم والحكم،  
بيروت.
١٢. بغدادی، محمد بن سعد، (١٤٠٨)، **الطبقات الكبرى**، الناشر مكتبة العلوم والحكم، المدينة  
المنوره.
١٣. بلاذري، جابر بن داوود، (١٤١٧)، **انساب الاشراف**، تحقيق: سهيل زكار ورياض الزركلي،  
دارالفكر، بيروت.
١٤. بيهقي، علي، (٢٠٠٣م)، **السنن الكبرى**، دارالكتب العلميه، بيروت.
١٥. ترمذی، محمد بن عيسى، (بی تا)، **سنن الترمذی**، دار الغرب الإسلامی، بيروت.
١٦. تفتازانی، سعدالدين (١٤٠٩)، **شرح المقاصد في علم الكلام**، نشر الشريف الرضي، چاپ  
اول، قم.
١٧. تفتازانی، سعدالدين، (١٤٠٧)، **شرح العقائد النسفية**، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهره.
١٨. جرجاني، مير سيد شريف، (١٣٢٥)، **شرح المواقف**، الشريف الرضي، قم.
١٩. حوى، سعيد، (١٤٠٩)، **الاساس في التفسير**، انتشارات دارالسلام، مصر - قاهره.
٢٠. دميحي، عبدالله، (١٤٠٣)، **الامامة العظمى عند اهل السنة و الجماعة**، النشر دار الطيبه،  
الرياض.
٢١. ذهبي، عثمان، (١٤٢٠)، **المنتقى من منهاج الاعتدال في نقض كلام أهل الرفض  
والاعتزال**، محقق: محب الدين الخطيب، النشر دارالطيبه، الرياض.
٢٢. رازي، ابو حاتم، (١٩٥٢)، **الجرح و التعديل**، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢٣. سيوطي، ابوبكر، (١٣٧١)، **تاريخ الخلفاء**، الناشر : مطبعة السعادة، مصر.
٢٤. شافعي، احمد بن علي، (١٣٧٩)، **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، دار المعرفة، بيروت.

٢٥. طبري، محمد بن جرير، (١٤٠٧)، **تاريخ الرسل و الملوك ( تاريخ طبري)**، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٦. عسقلاني، ابن حجر، (١٤١٥)، **الاصابه في تمييز الصحابه**، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض، دارالكتب العلمية، بيروت.
٢٧. فخر رازی، محمد، (١٣١٢)، **التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)**، دار إحياء التراث العربي، لبنان-بيروت.
٢٨. فيروز آبادي، السيد المرتضى، (١٣١٢)، **سبعه من السلف**، دارالنشور، مصر.
٢٩. قرطبي الظاهري، ابن حزم اندلسي، (١٣٥٩)، **الاحكام في اصول الاحكام**، المحقق: الشيخ أحمد محمد شاكر، قاهره.
٣٠. قزويني رازی، احمد بن فارس، (١٣٩٩)، **معجم مقاييس اللغة**، دارالفكر، بيروت.
٣١. كراچكي، محمد بن علي، (١٤١٠)، **كنز الفوائد**، تصحيح: عبدالله نعمه، دار الذخائر، قم.
٣٢. ماوردی، علی بن محمد، (١٤٠٩)، **الأحكام السلطانية والولايات الدينية**، مكتبه دار ابن قتيبه، كويت.
٣٣. متقی هندی، علی بن حسام الدين، (١٤١٩)، **كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال**، دار الكتب العلمية، بيروت.
٣٤. مسعودی، حسين، (١٤٠٩)، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، دارالهجره، بيروت.
٣٥. نووی، محیی الدين، (١٤٢٣)، **المجموع شرح المذهب**، دار عالم الكتاب، بيروت.
٣٦. نیشابوری حاکم، ابو عبدالله، (١٤١١)، **المستدرک علی الصحيحین**، المحقق: مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت.
٣٧. الهروي، نورالدين، (١٤١٠)، **جمع الوسائل في شرح السمائل**، المطبعة الشرفيه، بيروت.
٣٨. هيثمي، احمد بن محمد، (١٤١٧)، **الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه**، تحقيق: عبدالرحمن بن عبد الله التركي و كامل محمد الخراط، مؤسسه الرساله، بيروت.

